




ÁEIN-E HOKMRANI (Scientific Journal on The Islamic Governance)
Vol.3 / No.5 / Spring & Summer 2025
P-ISSN: 2980-7808
E-ISSN: 3092-7919
<https://aeinehokmrani.iict.ac.ir>

Happiness and Governance in the Holy Quran

Mohammad Shojaiyan 

Associate Professor, Department of Political Science, Social Sciences Research Center, Research Institute of Hawza and University, Qom, I. R. Iran
Email: shojaiyan@rihu.ac.ir



Citation

shojaiyan, M. (2025). Happiness and Governance in the Holy Quran, *Aeine Hokmrani*, 3(5), 155-177

 [10.22034/ah.2025.2062524.1050](https://doi.org/10.22034/ah.2025.2062524.1050)

Type of Article: Reserch Article

Received: 02 March 2025
Accepted: 12 June 2025

Revised: 08 May 2025
Publish Online: 22 June 2025

Abstract

If governance is defined as the various modes and mechanisms through which power is exercised, then the component of human felicity (sa'adah) constitutes one of the decisive factors influencing the determination and formulation of the model or paradigm of power application and governance. The purpose of the present study is to elucidate the impact of the component of human felicity from an Islamic perspective on governance theory. Accordingly, the central research question of this study is: What influence does the theory of human felicity, as viewed from the perspective of the Noble Quran, exert on the ideal model of governance from this same perspective? The adopted methodology is based on an inferential (textually grounded) research approach. The Islamic theory of human felicity, as derived from the verses of the Holy Qur'an, is founded upon the worship of Allah as the ultimate purpose and final end of human creation. This value-oriented approach regards the worship of Allah as the highest form of life and subsequently formulates the components and objectives of desirable governance on that basis. The felicity-centered approach, in explaining the nature of the human being, considers the purpose of exercising political authority to be the creation and expansion of the necessary conditions, across various dimensions of individual and social life, for the worship of Allah within society. Other objectives such as justice, welfare, freedom and democracy are regarded as valuable insofar as they contribute to the realization of that ultimate end. On the other hand, the question of who exercises political authority is also determined in a value-oriented manner by the theory of felicity. This means that the ruler or rulers are those who are best capable of realizing the ultimate end—namely, the worship of Allah—in the most effective and comprehensive way possible. Ultimately, the indicators of governance, which are regarded as one of the most important components of any theory of governance, acquire a meaningful connection with the theory of felicity. Accordingly, indicators such as consultation (shūrā), justice, security, combating corruption and wrongdoing, the promotion of good within society and education and moral cultivation can be proposed as key components of desirable governance within a felicity-centered theory of governance grounded in the Qur'anic framework.

Keywords

Happiness, Human, Governance, Policy, Qur'an





سعادت و حکمرانی در قرآن کریم

محمد شجاعیان

دانشیار گروه علوم سیاسی، پژوهشکده علوم اجتماعی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، جمهوری اسلامی ایران
Email: shojaiyan@rihu.ac.ir



استناد به این مقاله:

شجاعیان، محمد (۱۴۰۴)، سعادت و حکمرانی در قرآن کریم، نشریه آیین حکمرانی، ۳(۵)، ۱۵۵-۱۷۷
[doi: 10.22034/ah.2025.2062524.1050](https://doi.org/10.22034/ah.2025.2062524.1050)

نوع مقاله: پژوهشی
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۱۸
تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱

چکیده

اگر حکمرانی را به معنای شیوه‌های اعمال قدرت بدانیم، آنگاه مؤلفه سعادت انسان یکی از عوامل تأثیرگذار در تعیین الگوی اعمال قدرت یا حکمرانی خواهد بود. هدف از نوشتار پیش رو، تبیین تأثیر مؤلفه سعادت انسان از دیدگاه اسلامی بر نظریه حکمرانی است. براین اساس پرسش اصلی پژوهش پیش رو، آن است که نظریه سعادت انسان از منظر قرآن کریم، چه تأثیری بر حکمرانی مطلوب از این منظر دارد. روش اتخاذشده نیز مبتنی بر روش دلالت پژوهشی است. نظریه اسلامی درباره سعادت انسان بر اساس آیات قرآن کریم، مبتنی بر عبودیت خداوند به عنوان غایت و هدف نهایی از خلفت انسان است. این رویکرد ارزش‌گرایانه، عبادت خداوند را به عنوان شکل برتر زندگی در نظر می‌گیرد و سپس مؤلفه‌ها و اهداف حکمرانی مطلوب را بر اساس آن صورت‌بندی می‌کند. رویکرد سعادت‌محور در تبیین ماهیت انسان، هدف از اعمال اقتدار سیاسی را ایجاد و بسط زمینه لازم در عرصه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی برای عبادت خداوند در جامعه می‌داند. اهداف دیگری مانند عدالت، رفاه، آزادی و دموکراسی، به‌میزانی که در تحقق آن هدف غایی نقش دارند، ارزشمند به‌شمار می‌آیند. از سوی دیگر اینکه به‌دست چه کسی اقتدار سیاسی اعمال می‌شود، نیز به شکل ارزش‌گرایانه و توسط نظریه سعادت تعیین می‌شود؛ به این معنا که حکمران یا حکمرانان کسانی هستند که بتوانند هدف غایی که عبودیت خداوند است را به بهترین شکل ممکن تحقق بخشند. در نهایت شاخص‌های حکمرانی - که یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های هر نظریه حکمرانی شمرده می‌شود - ارتباط معنا‌داری با نظریه سعادت پیدا می‌کند. به این ترتیب شاخص‌هایی مانند مشورت، عدالت، امنیت، مبارزه با شرور، گسترش خیر در جامعه و تعلیم و تربیت، به عنوان برخی از شاخص‌های حکمرانی مطلوب، بر اساس نظریه سعادت‌محور حکمرانی مطلوب از منظر قرآن کریم، قابل طرح است.

واژگان کلیدی

سعادت، انسان، حکمرانی، سیاست، قرآن.



اگر حکمرانی را به معنای شیوه یا روش‌های اعمال قدرت سیاسی بدانیم، آنگاه سعادت و تبیینی از سعادت بشر، یکی از مبادی تأثیرگذار در هر نظریه حکمرانی خواهد بود. با این مبنا، پژوهش پیش رو در پی پاسخ به این پرسش است که نظریه سعادت انسان از دیدگاه اسلامی و مشخصاً قرآن کریم، چه تأثیر یا تأثیراتی بر نظریه حکمرانی مطلوب خواهد داشت؟ در واقع می‌خواهیم بررسی کنیم که برداشت ارائه‌شده از نظریه سعادت، چگونه مؤلفه‌های اصلی حکمرانی را شکل می‌دهد و سبب تکوین و صورت‌بندی آنها می‌شود. این پژوهش به لحاظ روش‌شناسی، رویکردی دلالت‌پژوهانه اتخاذ کرده است. دلالت‌پژوهشی، روشی است که در سال‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته است و برای پژوهش‌های دینی، به‌ویژه برداشت‌هایی که از متون دینی صورت می‌گیرد، می‌تواند قابل استفاده باشد. استفاده از روش دلالت‌پژوهی، یکی از راهکارهای مهم برای توسعه دانش به‌شمار می‌آید (دانایی فر، ۱۴۰۱، ص ۱۰۴). دلالت (Implication) به معنای احصاء و به‌دست آوردن نتیجه یا نتایجی از یک مبدأ است برای مقصدی دیگر که در ظاهر ارتباط مستقیمی با آن ندارد، اما در واقع از نتایج یا استلزامات خاصی برای مقصد، برخوردار است. مبدأ می‌تواند یک متن عام باشد که متفاوت از مقصدی است که پژوهشگر می‌کوشد از آن مبدأ مباحثی را برای مقصود خود استحصال کند (همان، ص ۴). مرکز ثقل این روش، یافتن مبدأ برای استقراض و تعیین یک مقصد، با هدف تولید دانش دلالتی برای یک حوزه مطالعاتی خاص و موردعلاقه پژوهشگر است. از این جهت پژوهشگر هم باید مبدأ و مؤلفه‌های آن را بشناسد و هم با مقصد، به‌خوبی و به‌صورت تحلیلی آشنا باشد (همان، ص ۱۴۸). در نتیجه ایده محوری در دلالت‌پژوهشی، دریافت نکات اصلی مندرج در مبدأ است با هدف به‌دست آوردن برداشت‌هایی برای مقصد موردنظر (همان، ص ۱۰۹-۱۱۰). در این پژوهش، بر اساس روش‌شناسی دلالت‌پژوهشی، مبدأ سعادت از منظر قرآن کریم و مقصد، حکمرانی است. بر این اساس پژوهش در چهار بخش ارائه می‌شود:

۱. مفهوم حکمرانی؛ ۲. مفهوم سعادت؛ ۳. تأثیر برداشتی از سعادت بشر بر حکمرانی؛ ۴. بررسی پاسخ قرآن کریم به مسئله رابطه سعادت انسان و مؤلفه‌های حکمرانی.

در سال‌های اخیر، مباحث زیادی درباره حکمرانی به‌ویژه حکمرانی از منظر اسلامی مطرح شده است. در این مباحث، موضوع سعادت و دلالت‌های آن، برای حکمرانی اسلامی و دینی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بحث سعادت، مربوط به یکی از مبانی حکمرانی اسلامی یعنی مبنای انسان‌شناختی است که از اهمیت زیادی برخوردار است؛ با این وجود کمتر مورد توجه محققان عرصه حکمرانی بوده است. برخی از نویسندگان، البته به این موضوع به‌طور کلی به‌عنوان یکی از مبانی توجه کرده‌اند. به‌عنوان نمونه عبدالحسین خسروپناه و میثم بهارلو در مقاله‌ای با عنوان «تبیین مقایسه‌ای حکمرانی مدرن با حکمرانی حکمی در سه ساحت مبانی اهداف و اصول» به این موضوع به‌صورت خلاصه توجه کرده‌اند. در این پژوهش تأکید شده است: «قائل بودن به فطرت غایت‌مند، سبب می‌شود برای انسان یک سعادت و غایت مشخص قائل شویم. آنگاه با کمک متون دینی، سعی کنیم طرق رسیدن به این غایت را استنباط کنیم» (خسروپناه و بهارلو، ۱۴۰۲، ص ۳۳). همچنین عباسعلی فرزندی و میثم شعیب در مقاله‌ای با عنوان «مبانی و اصول حکمرانی توحیدی در قرآن کریم»، سعادت دنیا و آخرت را به‌عنوان هدف اصلی حکمرانی توحیدی معرفی کرده‌اند (فرزندی و شعیب، ۱۴۰۳، ص ۹). پژوهش پیش رو کوشیده است موضوع بنیادین و مبانی مانند سعادت را در بحث حکمرانی وارد کند. به این معنا که امتداد اجتماعی و سیاسی موضوع سعادت در عرصه حکمرانی و شیوه‌های اعمال قدرت سیاسی، مورد تعمق قرار داده است. بر این اساس می‌توان گفت این پژوهش، متولی بحث کمتر کاویده‌شده از سوی محققان عرصه حکمرانی اسلامی است. یکی از تفاوت‌های عمده رویکردهای دینی و اسلامی به بحث حکمرانی، مبانی متفاوتی است که در این زمینه وجود دارد و حکمرانی دینی را از حکمرانی سکولار جدا می‌کند. یکی از مهم‌ترین دلایل این تفاوت، انسان‌شناسی متفاوتی است که در آن، رویکردهای مختلف وجود دارد. توجه به سعادت به‌عنوان یک موضوع بنیادین در علوم انسانی در گفتمان‌های مختلف، سبب شناخت علل تمایز نتایج استلزاماتی است که هر یک از این گفتمان‌ها در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی، به‌بار خواهد آورد. بر این اساس نوشتار پیش رو می‌کوشد تا نشان دهد نظریه سعادت برآمده

از قرآن کریم، چگونه یکی از موضوعات کاربردی مانند حکمرانی را به لحاظ رویکردی و شاخص‌ها، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۱. مفهوم حکمرانی

حکمرانی، در گذشته به همان معنای حکومت و حاکمیت در نظر گرفته می‌شد، اما از اوایل دهه ۱۹۹۰م، بحث حکمرانی به معنای جدیدش، وارد دانش سیاسی و اجتماعی شد و بیشتر متأثر از تحولاتی بود که در جهان غربی اتفاق افتاد. در آن زمان بانک جهانی، سازمان ملل و کمیسیونی به نام حکمرانی جهانی صندوق بین‌المللی پول، تعاریف مختلفی درباره حکمرانی ارائه کردند. این تعاریف و مباحث مطرح‌شده به آرامی اهمیت قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد (Ansell and Torfing, 2016, p.1). کشورهای اروپایی، بین دو جنگ جهانی اول و دوم، با بحران اقتصادی عمیقی روبه‌رو بودند که آرای کینز در آن مقطع برای رفع این بحران مطرح شد. بر اساس آرای کینز، برنامه‌هایی با دخالت دولت در عرصه اقتصاد انجام شد و تاحدودی بحران‌های اقتصادی کنترل شد. در نتیجه اجرای این برنامه‌ها، ساختار دولت و بخش‌های حکومتی توسعه یافت. از این‌رو در کشورهای غربی، بیشتر شاهد شکل‌گیری دولت‌هایی بزرگ بودیم؛ یعنی دولت‌هایی که بخش‌های زیادی از اقتصاد را در اختیار داشتند، حتی زمانی که بحث توسعه مطرح شد، توجه اصلی به نهاد دولت بود؛ به این صورت که دولت‌های توسعه‌گرا، دولت‌هایی تعریف می‌شدند که پیشران اصلی توسعه اقتصادی و سیاسی کشورها بودند. تحت تأثیر این دیدگاه، دولت‌های رفاهی شکل گرفتند. از اوایل دهه ۱۹۹۰م، به دلیل مشکلاتی که دولت‌های غربی با آن روبه‌رو بودند، تغییراتی در زمینه نقش دولت در اقتصاد به وجود آمد. از این‌رو مکتب نئولیبرالیسم و بازگشت دوباره به آرمان‌های لیبرالیسم کلاسیک، مطرح شد. در این میان یک موضوع محوری برای حل معضلاتی که دولت‌های غربی با آن روبه‌رو بودند، تأکید بر مفهوم دولت حداقل بود. در نتیجه این ایده، مبانی نظری دولت‌های رفاهی تضعیف شد (بیور، ۱۴۰۱، ص ۴۳). در مقابل، ایده بازار آزاد و دخالت حداقلی دولت در اقتصاد، در اوایل قرن بیست و یکم، مقبولیت بیشتری در نزد اندیشمندان و دولت‌های غربی

پیدا کرد. البته این موضوع با منافع سرمایه‌داران بزرگ، به‌ویژه در ایالات متحده امریکا نیز پیوند داشت. با کم‌شدن دخالت دولت در اقتصاد، سرمایه‌داری شرکتی، می‌توانست منافع و منابع بیشتری را به‌دست آورد و در این میان دولت‌ها نیز از نقش‌های حمایتی خود به‌نفع شهروندان در مقابل سرمایه‌داران، صرف‌نظر کردند. در چنین شرایطی، بحث حکمرانی به‌عنوان یکی از ایده‌های مطلوب، توسط برخی مراکز بین‌المللی مطرح شد. به این ترتیب در حکمرانی به مفهوم نوین آن، کمتر بر نهادهای دولتی تأکید می‌شود. در مقابل به‌منظور اعمال قدرت، بیشتر بر نهادهای غیردولتی، بازار، شبکه‌ها و به‌طور کلی بخش خصوصی، با توجه به خصلت متکثر و داوطلبانه آن تمرکز می‌شود (همو، ۱۴۰۰، ص ۱۵). مشارکت دادن بخش خصوصی و جامعه مدنی در فرایندهای تصمیم‌گیری درباره عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دیدگاه‌های جدید درباره حکمرانی به‌شمار می‌آید. این دیدگاه‌ها سبب تعارضاتی در زمینه دموکراسی شده است و برخی فرایندهای دموکراتیک را با چالش روبه‌رو کرده است (همو، ۱۴۰۱، ص ۱۰).

در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان برداشت‌های مختلفی که از حکمرانی ارائه شده است را در دو دسته کلی قرار داد: برداشت‌هایی که بر اهداف تأکید می‌کنند و برداشت‌هایی که به عناصر و مؤلفه توجه دارند. برخی از تعاریف حکمرانی بر هدف اعمال قدرت توجه می‌کنند. در این زمینه اهداف مختلفی همانند توسعه، رفاه، دموکراسی و اداره امور عمومی جامعه، به‌عنوان اهداف اجرای قدرت سیاسی در نظر گرفته می‌شوند. به‌عنوان نمونه بانک جهانی، حکمرانی را روشی می‌داند که در آن، قدرت بر عرصه‌های مدیریت اقتصادی و سیاسی، اعمال می‌شود تا جامعه به توسعه برسد. همچنین سازمان ملل، حکمرانی را اعمال قدرت سیاسی و اقتصادی و اداری، برای اداره امور عمومی جامعه تعریف می‌کند. همچنین در تعریف دیگری، قواعد تدبیر امور عمومی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، یعنی جامعه مدنی، دولت، دیوان‌سالاری، اقتصاد و فرهنگ، حکمرانی در نظر گرفته می‌شود. گاهی خود توسعه که بیشتر مفهوم اقتصادی است، به‌عنوان هدف حکمرانی در نظر گرفته می‌شود. در مواردی نیز اداره امور عمومی جامعه، با هدف رسیدن به دموکراسی، معنای حکمرانی

معرفی می‌شود. بهره‌مندی شهروندان از منافع، یعنی رسیدن شهروندان به منافع موردنظرشان، به‌عنوان هدف حکمرانی تعیین می‌شود. دسته دیگر از تعاریف حکمرانی، بر عناصر و مؤلفه‌های حکمرانی تأکید می‌شود. موضوع اصلی در این زمینه، شیوه‌های صحیح اعمال قدرت سیاسی بر تابعان و اعضای جامعه است. در این رویکرد، بر حکمرانی مطلوب تأکید می‌کند (Ansell and Torfing, 2016, p.2). این عناصر، به‌طور معمول حاکمیت قانون، شفافیت، پاسخگویی، کارآمدی، مشارکت شهروندان در اداره امور جامعه، مبارزه با فساد، اثربخشی کثرت‌گرایی، برابری و در مواردی هم اجماع را شامل می‌شود.

به‌نظر می‌رسد بیشتر بحث‌ها درباره حکمرانی، در یک گفتمان لیبرال شکل گرفته است. به‌طور عمده مباحث مربوط به حکمرانی، اقتصادبنیان است و مبتنی بر حقوق فردی است و رویکردی دارد که بنیان آن بر آزادی فردی است. این سه ویژگی، در اکثر نظریه‌های مربوط به حکمرانی نوین وجود دارد. از آنجایی که به‌طور عمده مکتب لیبرالیسم از ابتدا، نگاه منفی به دولت اقتدار سیاسی داشته است (لویس، ۱۳۸۰، ص ۴۱-۴۲)، نظریه‌های حکمرانی مطرح‌شده در گفتمان لیبرال نیز حکمرانی‌ای که فقط دولت در آن نقش‌آفرین باشد را مطلوب نمی‌دانند. بنابراین خواهان مشارکت جامعه مدنی، بخش خصوصی و شهروندان در فرایندهای اعمال قدرت هستند. به‌همین دلیل شبکه‌ای بودن، مشارکت محوری و تعاملی بودن، از ویژگی‌های حکمرانی به‌شمار می‌آید. باین‌وجود نقش دولت و اقتار سیاسی در فرایندهای حکمرانی و نظریه‌هایی که در این زمینه مطرح شده است، غیرقابل انکار است؛ به‌این‌دلیل که دولت باید این شاخص‌ها، عناصر و اهداف را بپذیرد و در تحقق آنها بخش خصوصی، جامعه مدنی و شهروندان را سهیم کند. در مرکز مثلث دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی، بازهم دولت، نقش محوری دارد. بنابراین حتی در لیبرال‌ترین حکومت‌ها، شاهد قدرتمندتر شدن دولت هستیم و تکنولوژی‌های جدید هم قدرت دولت‌ها را بیشتر کرده است.

براین‌اساس می‌توان در یک تعریف کلی، حکمرانی را به‌معنای فرایندها و شیوه‌های تحقق قدرت و اقتدار سیاسی، به‌منظور رسیدن به هدف یا اهداف مطلوب یا موردانتظار دانست. حکمرانی به‌این‌معنای عام، ایده جدیدی نیست و از سابقه تاریخی طولانی در تمدن‌های

یونانی و همچنین پیش از آن، در تمدن‌های شرقی برخوردار است. در پژوهش پیش رو چنین معنایی از حکمرانی مورد نظر است. با این وجود مفهوم جدید حکمرانی از اواخر قرن بیستم و در زمینه سیاسی و اقتصادی خاصی مطرح و گسترش یافت که سبب شد بر شیوه‌های غیردولتی در فرایندهای حکمرانی تأکید جدی صورت گیرد. اهداف حکمرانی را نیز می‌توان رسیدن به فضیلت، ایجاد رفاه برای شهروندان و گسترش آزادی در نظر گرفت. با این وجود در حکمرانی نوین، بحث فضیلت بشر و تلاش برای تحقق آن از دستور کار نظریه‌پردازان سیاسی لیبرال خارج شده است (Plant, 1999) و به‌طور عمده توجه به رفاه، آزادی و مواردی هم دموکراسی مورد توجه قرار گرفته است. درباره میزان تحقق حکمرانی مطلوب نیز، شاخص‌های متعددی بیان شده است. در مجموع، حاکمیت قانون، شفافیت، مبارزه با فساد اقتصادی، پاسخگویی، کارآمدی و مشارکت، مهم‌ترین شاخص‌های تحقق یک حکمرانی مطلوب در نظر گرفته می‌شود؛ هر چند شاخص‌های حکمرانی مطلوب، ارتباط مستقیمی با اهداف حکمرانی دارند.

۲. درباره سعادت

سعادت در یک معنای عام، عبارت است از هر چیزی که برای انسان خواستنی و ارزشمند باشد. ارزشمندی امور هم درجات مختلفی دارند و اینکه کدام یک از امور مطلوب، برای یک فرد ارزش و اهمیت بیشتری دارد را نظریه سعادت مشخص می‌کند. به وجود آمدن تعارض میان اهداف مطلوب، به این دلیل است که افراد اهداف متکثر و گاه متعارضی دارند. این مسئله سبب اهمیت و همچنین دشوار بودن ارائه تبیینی مشخص از سعادت شده است. یک برداشت مناسب از سعادت، باید با توجه به واقعیت تکثر و تعارض اهداف آغاز شود. یک تعریف دقیق و کامل از مفهوم سعادت، باید بتواند از تکثر و تعارض اهداف عبور کند و نقشی وحدت‌آفرین داشته باشد (رایت، ۱۳۹۳، ص ۱۹). یک موضوع مهم در بحث سعادت، آن است که هر شخصی می‌خواهد در برخورد با اهداف متفاوت و گاه متعارض، دستورالعملی برای راهنمایی او وجود داشته باشد. این دستورالعمل هم به او می‌گوید که کدام یک از اهداف باید حفظ شوند و آنها که باید حفظ شوند، چگونه باید هماهنگ شوند. این موضوع، کار ویژه بسیار

مهمی است که از مفهوم سعادت باید انتظار داشت (همان، ۲۶۹). همچنین می‌توان گفت مفهوم سعادت و ارائه نظریه‌ای درباره آن، به شکل نظام‌مند با بحث درباره ماهیت نفس و اقسام آن مرتبط است (مراد، ۱۹۹۲، ص ۱۵).

در پاسخ به این پرسش که سعادت چیست، دایرةالمعارف استنفورد دو برداشت کلی و عام را برای این اصطلاح در نظر می‌گیرد: برداشت یا معنای روان‌شناختی و برداشت یا معنای ارزشی. در معنای اول از سعادت، حالت معینی از ذهن موردنظر است. در این برداشت، پرسش از چیستی سعادت، پرسش از آن حالت ذهنی است که برای فرد لذت و رضایت از زندگی ایجاد می‌کند. مقصود از سعادت در برداشت روان‌شناختی آن، قراردادن فرد در حالت یا وضعیت روانی خاصی است (هیبرون، ۱۳۹۳، ص ۱۳-۱۴). معنای دوم سعادت، معادل برخورداری از یک زندگی مطلوب و ارزشمند است. پرسش از چیستی سعادت در این برداشت، پرسش از ارزش‌هایی است که سبب می‌شود زندگی برای یک فرد، مطلوب باشد. مقصود از برداشت ارزش‌شناسانه از سعادت، آن است که بدانیم چه نوعی از زندگی و چه شکلی از حیات برای مردم مطلوب است؟ در نتیجه پرسش از چیستی سعادت در این برداشت، پرسشی ناظر به مسائل ارزشی است (همان، ص ۱۴). در پژوهش پیش رو معنای دوم سعادت، یعنی رویکرد ارزش‌شناسانه به سعادت، موردنظر است. در این رویکرد، وقتی از سعادت فرد یا جامعه سخن به میان می‌آید، مقصود برخورداری از وضعیت یا امری است که برای فرد یا جامعه مطلوب است و حیات آنها را بهتر می‌کند. البته می‌توان از ارزش‌هایی که محتوای سعادت را تشکیل می‌دهند، برداشت‌های مختلف و متفاوتی داشت. اختلاف در ارزش‌ها به تفاوت برداشت از سعادت و زندگی سعادت‌مندان منجر می‌شود.

سعادت از دیدگاه فلاسفه و حکمای مسلمان، تمام مباحث اخلاقی - اعم از نظری و عملی - را شامل می‌شود. در واقع فلاسفه اسلامی از آنجاکه در محیط و فضای قرآن کریم و سنت مطهر رشد یافته‌اند، میان سعادت دنیوی و سعادت اخروی، از یک جهت و سعادت جسمی و سعادت روحی، از جهت دیگر تمایز قائل شده‌اند. تأثیر این تمایز، آن است که این اجماع، در میان فلاسفه اسلامی به وجود آمده است که سعادت حقیقی و اصیل همان سعادت

روحی است و سعادت در آخرت، از سعادت در دنیا بالاتر و کامل‌تر است. هرچند نمی‌توان منکر آن شد که فلسفه شرق (شامل فلسفه هند باستان و فلسفه ایران باستان) از یک‌سو فلسفه یونانی، به‌ویژه آرای افلاطون و ارسطو، در آرای فلاسفه اسلامی تأثیر داشته است (مراد، ۱۹۹۲، ص ۱۲). براین اساس فلاسفه‌ای مانند کندی، فارابی، بوعلی، مسکویه، غزالی، ابن‌باجه، ابن‌طفیل و ابن‌رشید در زمینه نظریه سعادت، آرای بسیار بااهمیتی داشته‌اند.

به‌عنوان نمونه در نگاه کندی (از اولین فلاسفه اسلامی)، سعادت به‌معنای «طهارت نفس» در نظر گرفته می‌شود. سعادت، به‌معنی تجرد از عالم مادی و تخلص از لذت‌ها و رغبت‌های جسمانی و شهوانی و ورود به عالم پاکی و طهارت در عالم روحانی است. همچنین سعادت به‌معنی معرفت واقعی و حقیقی است (همان، ص ۲۵). معرفت واقعی در نتیجه طهارت نفس واقع می‌شود. براین اساس کندی تصور عامی از تحقق سعادت ارائه می‌دهد که آن سعادت طهارت نفس و عروج نفس به‌سوی عالم حق و حقیقت است. همچنین سعادت در دیدگاه فارابی، با فضایل مرتبط است و از آنجا که اخلاق از نظر فارابی مبنی بر فضایل است، قرارگرفتن نظریه سعادت فارابی، ذیل دیدگاه او در باب اخلاق (یا فلسفه اخلاق) مشخص می‌شود. در نتیجه انسان سعادت‌مند، انسان بافضیلت است و جامعه سعادت‌مند نیز جامعه‌ای است که در آن، یک حاکم فاضل، حکومت می‌کند. در نتیجه با کسب فضائل و خیرات، انسان به‌غایت و حقیقت خوشبختی دست می‌یابد. در صدر این فضائل، فضائل اخلاقی قرار دارد. فارابی در *تحصیل السعادة*، تأکید می‌کند که «چیزهایی که در صورت تحقق آنها در جوامع و اعضای این جوامع، سعادت دنیا در حیات اولی و سعادت قصوی در حیات اخری حاصل می‌شود، چهار نوع هستند: فضائل نظری، فضائل فکری، فضائل اخلاقی و صناعات عملیه». اینها فضائلی هستند که از دیدگاه فارابی برای رسیدن به کمال، ضروری هستند (فارابی، ۱۹۹۵، ص ۲۵).

فارابی در کتاب *التنبیه علی سبیل السعادة* درباره اهمیت سعادت تأکید می‌کند:

اگر نیکبختی حاصل شود، دیگر نیاز نداریم که برای هدف دیگری غیر از آن تلاش کنیم. از اینجا معلوم می‌شود که نیکبختی به‌خودی‌خود مطلوب است و هرگز برای خیر دیگری، مطلوب نیست. همچنین آشکار می‌شود که نیکبختی، مقبولترین و مطلوبترین و برترین خوبی‌ها است ... پاره‌ای از مردم، نیکبختی را در ثروت می‌بینند و پاره‌ای دیگر در بهره‌مندی

از لذت‌ها و پاره‌ای در سیاست و حکومت و پاره‌ای در علم می‌دانند. پاره‌ای دیگر نیز نیکبختی را در چیزهای دیگر می‌بینند. هرکس باور دارد که آنچه را نیکبختی می‌داند، روی هم‌رفته مطلوب‌ترین و مطبوع‌ترین و برترین خوبی‌ها است و این همان مقامی است که نیکبختی در میان خوبی‌ها دارد (همان، ۵۰).

۳. سعادت و حکمرانی: چهارچوب نظری

در بحث سعادت و ارتباط آن با حکمرانی، به دنبال آن هستیم که جایگاه حکمرانی در نظریه سعادت کجاست و آیا اصلاً جایگاهی دارد یا خیر؟ برخی نظریه‌های جدید در نیمه دوم قرن بیستم به بعد، به‌ویژه در گفتمان لیبرال، می‌کوشند موضوعات اخلاقی، یا آن‌گونه که جان رولز در نظر دارد، نظام‌های جامع اخلاقی را، از نظریه‌پردازی سیاسی خارج کنند. در این زمینه، شمار زیادی از نظریه‌پردازان سیاسی لیبرال، مدعی بی‌طرفی در تدوین اصول و معیارهای حاکمیت سیاسی هستند (Plant, 1999)، اما همان‌گونه که منتقدان لیبرالیسم معاصر تبیین کرده‌اند، لیبرالیسم به‌ویژه در گفتمان رولزی آن، کاملاً طرفدارانه عمل می‌کند و شکل خاصی از سعادت، خیر و کمال و یک نظام اخلاقی خاص را پیش فرض خودش قرار داده و در جهت تحقق آن می‌کوشد. در هر حال می‌خواهیم تبیین کنیم که سعادت به معنای ارزش‌شناسانه آن، چه نقشی در حکمرانی می‌تواند داشته باشد؟ تبیین این نقش، تشکیل‌دهنده چهارچوب نظری گفتار پیش رو است. به بیان دیگر، هدف بررسی دلالت‌ها و استلزامات نظریه‌ای درباره سعادت برای حکمرانی است.

در بررسی تعاریف گوناگون حکمرانی، بیان شده است که برخی از این تعارف، معطوف به اهداف هستند. به بیان دیگر هر نظریه حکمرانی، هدف یا مجموعه‌ای از اهداف را به عنوان اهداف مطلوب در نظر می‌گیرد و شیوه‌های رسیدن به آنها را به عنوان الگویی برای حکمرانی مطلوب تعریف می‌کند. از همین جا یکی از کارکردهای نظریه سعادت برای حکمرانی مشخص می‌شود؛ به این صورت که نقش مهمی که هر نظریه سعادت می‌تواند داشته باشد، تعیین اهداف است. برای نمونه اگر دموکراسی را هدف اعمال قدرت در نظر بگیریم، در این صورت حکمرانی مطلوب از این منظر به معنی شیوه یا شیوه‌هایی است که به نظام سیاسی

دموکراتیک منجر می‌شود. در اینجا نظریه سعادت و زندگی ارزشمند، تأثیر خویش را نشان می‌دهد؛ به این معنا که آن نوع زندگی و حیاتی مطلوب و ارزشمند شمرده می‌شود که بر پایه مردم‌سالاری و شیوه‌هایی باشد که به تحقق و بسط این هدف کمک می‌کند. اعتقاد به برتر بودن زندگی، همراه با انتخاب و مبتنی بر رضایت مردم و حکومت‌شوندگان، یک نظریه سعادت به‌شمار می‌آید. در واقع این نظریه سعادت است که مطلوب بودن دموکراسی را توجیه و تبیین می‌کند و سبب می‌شود دموکراسی به‌عنوان یک ارزش و امر مطلوب، به‌عنوان یک هدف یا هدف نهایی از اعمال قدرت سیاسی و شیوه‌های آن در نظر گرفته شود.

استلزام دیگر نظریه سعادت برای حکمرانی، تعیین حکمران است. در حکمرانی، یک موضوع مهم آن است که حکمران یا حکمرانان - یعنی کسانی که متولی اعمال قدرت سیاسی هستند - چه کسانی هستند و از طریق چه فرایندهایی مشخص می‌شوند. در دنیای جدید، به‌میزان زیادی بحث اینک که چه کسی حکومت می‌کند، کنار گذاشته شده و بیشتر چگونگی حکومت‌کردن، به قدرت‌رسیدن و اعمال قدرت سیاسی در دستور کار قرار گرفته است. برای دنیای جدید، به‌جای طرح این پرسش نخبه‌گرایانه که حکمران چه کسی است، این پرسش روش‌شناسانه مطرح می‌شود که شیوه صحیح حکمرانی و روش صحیح رسیدن به قدرت سیاسی و اعمال آن چیست. پاسخ به پرسش روش‌شناختی، سبب می‌شود پرسش نخبه‌گرایانه کیستی حاکم، اهمیت سنتی خود را از دست بدهد.

نکته مهم در اینجا، آن است که تعیین حکمران به هدف یا اهداف حکمرانی مربوط است. در واقع هدف از حکمرانی، مشخص می‌کند که حکمران کیست و از طریق چه فرایندهایی، قدرت و اقتدار سیاسی را در اختیار می‌گیرد و آن را درباره شهروندان تحقق می‌بخشد. اگر هدف از حکمرانی را توسعه اقتصادی یا رفاه بدانیم، آنگاه موضوع مهم، رسیدن به این هدف خواهد بود. حکمران نیز کسی است که تأمین‌کننده این هدف است. ارتباط مشخص و الزامی میان توسعه اقتصادی و دموکراسی وجود ندارد. همان‌گونه که مثال چین و قدرت اقتصادی آن، به‌ویژه در قرن بیست و یکم، این ادعا را تأیید می‌کند. چین در حال حاضر به‌لحاظ سیاسی، یک نظام سیاسی کاملاً غیردموکراتیک است، اما به‌لحاظ

توسعه اقتصادی و قدرت اقتصادی در جایگاه دوم جهان قرار دارد. با این وجود فرایند رسیدن به قدرت سیاسی و شیوه‌های اعمال قدرت سیاسی و همچنین اینکه چه کس یا کسانی قدرت سیاسی را در اختیار دارند با ارزش‌های دموکراتیک، متفاوت است. دلیل عمده در مورد چین، آن است که در این نظام سیاسی، هدف از حکمرانی، دموکراسی نیست، بلکه توسعه اقتصادی و کسب قدرت اقتصادی است. البته می‌توان اهداف دیگری نیز برای حکمرانی در نظر گرفت. محتوای این اهداف، درباره اینکه حکمران کیست و از چه فرایند یا فرایندهایی باید قدرت سیاسی را به دست بیاورد، استلزامات مشخصی دارند. در مواردی نیز برخی فرایندها و اشخاص را مهم یا کم‌اهمیت می‌کند. در هر حال شرایط حکمران و کیستی او، از طریق اهداف حکمرانی تعیین و تشخیص می‌یابند. در این زمینه نیز نقش نظریه سعادت به عنوان غایت و هدف اصلی اقتدار سیاسی، عامل اصلی تعیین‌کننده حکمران و شیوه‌ای که حکمران، اقتدار سیاسی را به دست می‌گیرد، است.

استلزام دیگر نظریه سعادت برای حکمرانی، مسئله مؤلفه‌های حکمرانی است. این مؤلفه‌ها از طریق نظریه سعادت و ارتباطی که این نظریه با اهداف حکمرانی دارد، جهت‌دهی و تعیین می‌شوند. به عنوان نمونه اگر زندگی همراه با انتخاب آزاد را برتر از اشکال دیگر حیات بدانیم، در آن صورت دموکراسی و آزادی انتخاب در عرصه سیاسی، به عنوان مهم‌ترین ارزش سیاسی در مقایسه با ارزش‌هایی سیاسی دیگر، صورت‌بندی می‌شود. نتیجه چنین چیزی، آن است که مؤلفه‌هایی مانند مشارکت، پاسخگویی، مسئولیت‌پذیری و حتی حاکمیت قانون، به عنوان مؤلفه‌ها و شاخص‌های اصلی حکمرانی مطلوب در نظر گرفته می‌شوند. اگر رفاه و زندگی همراه با راحتی را به عنوان شکل حیات مطلوب و برتر در نظر بگیریم، آنگاه مؤلفه‌های حکمرانی مطلوب، شکل اقتصادی‌تری به خود می‌گیرد و افزایش سرمایه و برخورداری از امکانات رفاهی، بی‌شک باید به عنوان مؤلفه‌های حکمرانی مطلوب در نظر گرفته شوند.

۴. دلالت‌های نظریه سعادت از منظر قرآن برای حکمرانی

بر اساس آنچه بیان شد، موضوع حکمرانی در قرآن و نقش نظریه سعادت در حکمرانی از

دیدگاه قرآن مطرح می‌شود. به منظور بررسی «نظریه سعادت» در قرآن کریم، باید به آن دسته از آیاتی توجه کرد که در آنها موضوع خلقت انسان و هدف از خلقت بیان شده است. واژه‌های آدم، بنی آدم، انسان، انس و بشر، آن هم در مواردی که بحث از هدف خلقت در آنها مطرح شده است، می‌توانند در زمینه رسیدن به نظریه‌ای درباره سعادت انسان از منظر قرآن کریم، مورد توجه قرار گیرند. آنچه در بررسی آیات در این زمینه به دست می‌آید، آن است که آیات ۵۶ سوره زاریات، ۳۶ سوره قیامت، ۶ سوره انشقاق و ۱۷۹ سوره اعراف، به خلقت انسان و هدف نهایی در این زمینه اشاره می‌کنند. به نظر می‌رسد مهم‌ترین آیه‌ای که به صراحت، به موضوع هدف از خلقت انسان می‌پردازد، آیه ۵۶ سوره زاریات است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا پرستش کنند». در این آیه، هدف از خلقت انسان به صورت انحصاری، پرستش و عبودیت خداوند بیان می‌شود. نظریه سعادت مورد نظر قرآن کریم، از این آیه قابل استنتاج است. آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که به هدف از خلقت انسان اشاره می‌کنند. به عنوان نمونه می‌توان به آیه دوم سوره ملک، آیه دوازدهم سوره طلاق، آیات ۱۱۸ و ۱۱۹ سوره هود اشاره کرد. در یک جا آزمایش انسان، به عنوان هدف خلقت بیان می‌شود. در جای دیگر آگاهی انسان از علم و قدرت خداوند و همچنین دریافت رحمت الهی، به عنوان هدف از خلقت معرفی می‌شود. اختلاف و تضادی میان این آیات وجود ندارد. به این صورت که برخی از اهداف یادشده در این آیات، هدف مقدماتی، برخی هدف متوسط و برخی هدف نهایی شمرده می‌شود. در این میان به دستاوردهای خلقت انسان هم تأکید شده است. در نتیجه هدف اصلی از خلقت انسان، عبودیت خداوند است که آیه ۵۶ سوره زاریات بر آن تأکید دارد، اما علم امتحان و مانند آن، اهدافی هستند که در ضمن عبودیت الهی و مسیر عبادت خداوند، مطرح می‌شود. موضوع رحمت نیز نتیجه عبادت خداوند شمرده می‌شود. بر این اساس حقیقت عبودیت - که همان رسیدن انسان به خداوند و نزدیک شدن به اوست - قلّه تکامل و نقطه اوج کمال انسان است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۳۲-۱۳۴). در واقع این اهداف تعارضی با یکدیگر ندارند و در نهایت هدف غایی و اصلی از آزمایش انسان‌ها، همان عبودیت خداوند به منظور رسیدن به رحمتش است. در آیه ۵۶

سوره ذاریات نیز هدف از خلقت، عبودیت پروردگار بیان می‌شود. علامه طباطبایی^۱، در کتاب تفسیرالمیزان، این آیه را از آیات بسیار عمیق قرآن می‌داند که معارف بسیار زیادی را در درون خودش جای داده است (طباطبایی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۴، ص ۳۶۴). این آیه کوتاه، دلالت‌ها، استلزامات و معانی زیادی را برای محققان و اندیشمندان، به‌ویژه اندیشمندان علوم انسانی دارد. آنچه از بررسی کتب لغت درباره واژه عبودیت به‌دست می‌آید (ابن فارس، ۱۴۲۹ق، ص ۷۲-۷۱/ راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۳۱۹/ مصطفوی، ۱۳۶۸، ص ۱۲/ قرشی، ۱۳۷۲، ص ۲۷۹)، آن است که عبادت به‌این معناست که عبد، در برابر معبود خویش، احساس کوچکی کند و او را مالک حقیقی همه چیزها بداند. همچنین، معبود را که دارای همه کمالات است از هر عیب و نقصی مبرا بداند و درنهایت نیز از دستورات معبودش، تبعیت می‌کند.

کاربرد عبادت در قرآن کریم، طبق نظر برخی مفسران، در معنای تذلل و اطاعت صورت گرفته است و این دو عنصر، بیان‌کننده معنای عبودیت در قرآن کریم هستند (قرشی، ۱۳۷۲، ص ۲۷۹)؛ هرچند این تبعیت و احساس کوچکی، گاهی در مقابل خداوند صورت می‌گیرد و گاهی در برابر شیطان. برای نمونه در آیه ۴۴ سوره مریم، عبادت برای شیطان انجام شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا؛ ای پدر! شیطان را پرستش مکن که شیطان مقابل خداوند، نافرمان بود». همچنین در آیه ۶۰ سوره مائده، عبادت و اطاعت‌پذیری از طاغوت، مورد اشاره قرار می‌گیرد: «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَخَصَّيْبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ؛ ... در بندگی طاغوت درآمده‌اند و موقعیت و جایگاه آنها بدتر است و از راه راست گمراه‌ترند». همچنین عبادتی که برای خداوند انجام می‌شود، در آیه ۱۴ سوره طه: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»، آیه ۵۶ سوره ذاریات: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»، آیه ۱۱ سوره حج: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخَسِرَانُ الْمُبِينُ» و همچنین آیه ۵ سوره حمد: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» مورد اشاره قرار می‌گیرد. در همه این موارد، عنصر اطاعت و تبعیت از دستورات الهی، مورد تأکید است.

برخی آیات دیگر از جمله آیه ۳۶ سوره قیامت و آیه ۱۱۵ سوره مؤمنون، بر هدفمندی خلقت انسان تأکید می‌کند و در واقع از جهت سلبی، بر ضرورت وجود هدف برای خلقت انسان دلالت می‌کنند، اما آیه ۵۶ سوره ذاریات، به لحاظ ایجابی و بیان هدف خلقت، اهمیت زیادی دارد. براین اساس و در مجموع می‌توان گفت که سعادت انسان و هدف اصلی از خلقت او از منظر قرآن کریم، همان عبودیت خداوند است که آیه ۵۶ سوره ذاریات بر آن تأکید دارد. معرفت، آزمایش و مانند آن هدف‌هایی هستند که در ضمن عبودیت الهی و در این فرایند، مطرح می‌شود. رحمت نیز به نوبه خود، به عنوان نتیجه عبادت خداوند در نظر گرفته می‌شود. حقیقت عبودیت - که همان رسیدن انسان به خداوند و نزدیک شدن به اوست - نقطه اوج کمال انسان است. این کمال مطلق که از آن به قرب الهی نیز تعبیر می‌شود، هدفی است که بالاتر از آن و در ورای آن، هدف دیگری برای انسان وجود ندارد. براین اساس عبادت خداوند، قرب الهی و رفتن به سوی کمال مطلق، تعابیر مختلفی از یک هدف نهایی هستند؛ یعنی همان معنایی که در آیه ۵۶ سوره ذاریات مورد تأکید قرار گرفته است. در نتیجه عبادت خداوند، تقویم بخش نظریه سعادت از منظر قرآن کریم است.

این معنای از سعادت، در رویکرد قرآنی به مفهوم سعادت انسان، رویکردی ارزش‌گرا دارد. به این معنا که، زندگی ارزشمند را مشخص می‌کند که از منظر قرآن کریم، عبارت است از حیاتی که بر عبادت خداوند و تبعیت از دستورات الهی در عرصه‌ها و جنبه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی، مبتنی باشد. عبودیت خداوند، غایت نهایی یا «هدف فی نفسه» (The end in Itself) به شمار می‌آید. اگر بخواهیم مطابق با تعریف ارسطو از سعادت سخن بگوییم، باید گفت آنچه که از آیه ۵۶ سوره ذاریات به دست می‌آید، همان سعادت است که در فلسفه اخلاق مدنظر است. همان‌گونه که ارسطو تأکید می‌کند: «امری که فی حد ذاته به خاطر خودش می‌جوئیم، آن را کامل‌تر از غایتی می‌دانیم که به لحاظ امر دیگری خواسته شود و همچنین مطلوبی که هرگز و به هیچ‌روی به خاطر چیز دیگری طلب نشود، کامل‌تر از اموری است که در عین حال به خاطر خودش و برای امور دیگر مطلوب هستند» (ارسطو، ۱۳۵۶، ص ۱۵). به این معنا که سعادت، بالاترین خیر و فضیلت و کمال به شمار می‌آید؛ به صورتی که

بالاتر از آن و بعد از آن، خیر و کمال دیگری قابل تصور نیست. دقیقاً به همین سبب است که سعادت، دربرگیرنده تمام کمالات شمرده می‌شود. خیر، کمال و هرآنچه که مطلوب حقیقی به‌شمار می‌آید، باید درارتباط با نظریه سعادت و محتوای آن تعریف شود. براین اساس ارسطو، به‌درستی سعادت را هدف همه افعال و اقدامات انسان می‌داند. درنتیجه عبودیت خداوند، سعادت است که بالاترین خیرها و کمالات شمرده می‌شود و خیرهای دیگر، بر اساس میزان ارتباط با عبودیت خدا پیدا می‌کنند، رتبه‌بندی می‌شوند و مطلوب خواهند بود.

نظریه‌پردازان سیاسی در تاریخ اندیشه سیاسی، اهداف مختلفی را به‌عنوان غایت نهایی انسان در نظر گرفته‌اند. هابز، بقای انسان و درنتیجه امنیت را هدف غایی می‌داند و بر این باور است که نیاز انسان به بقا و امنیت، سرچشمه تمایل سیری‌ناپذیر انسان‌ها برای کسب قدرت است (ساباین، بی‌تا، ص ۱۲). جان‌لاک مالکیت و حفظ و ارتقای آن را مهم‌ترین خواسته انسان در نظر می‌گیرد (لاک، ۱۳۸۸، ص ۶۲). البته مالکیت از نظر لاک شامل جان، مال و آزادی می‌شود. بنابراین آزادی هم ذیل مالکیت تعریف می‌شود (جونز، ۱۳۸۳، ص ۸۳۵). همچنین اندیشمندان فایده‌گرا، نفع را هدف اصلی می‌دانند. به‌این‌معنا که هدف همه افعال و رفتار انسان‌ها را رسیدن به لذت و کاهش رنج و درد در نظر می‌گیرند (همان، ص ۱۰۷۹). تعیین غایت و خواسته اصلی انسان، برای دولت‌ها نتایج مشخصی دارد. درواقع مشروعیت دولت‌ها، وابسته به این است که تا چه میزان می‌توانند این غایت و هدف نهایی را تحقق بخشند. اگر انسان را موجودی بدانیم که به‌دنبال بیشینه‌کردن آزادی و اختیار خویش است، دراین‌صورت، آن بخش از اقدامات دولت مشروع و مطلوب به‌شمار می‌آید که تحقق این هدف کمک کند.

بر اساس آیات قرآن، عبودیت پروردگار به‌عنوان غایت نهایی خلقت انسان و سعادت او در نظر گرفته شده و باید مبنای حکمرانی هم قرار بگیرد. چنین دیدگاهی سبب دلالت‌های خاصی برای نظریه حکمرانی و مؤلفه‌های آن خواهد داشت. دلالت اول آنکه هدف یا اهداف حکمرانی را مشخص می‌کند. همان‌گونه‌که بیان شد، اهداف مختلفی برای حکمرانی ازسوی نویسندگان بیان شده است. طبق نظریه سعادت مطرح‌شده در قرآن کریم، هدف اصلی و

سعادت و حکمرانی در قرآن کریم

نهایی از حکمرانی باید سعادت انسان - با توجه به معنایی که از عبودیت بیان شد - باشد. هر چند در این میان می توان اهداف دیگری را مانند عدالت، رفاه و آزادی نیز مطرح کرد. این اهداف به میزانی که در تحقق عبودیت خداوند نقش دارند، ارزشمند شمرده می شوند و به عنوان اهداف میانی مطلوب، در نظر گرفته می شوند. در واقع نظریه سعادت انسان، میزان اعتبار و جہتی را که ارزش های سیاسی دیگر باید مورد ملاحظه قرار گیرند، تعیین می کند.

استلزام دوم نظریه سعادت انسان در قرآن کریم برای حکمرانی، آن است که مشخص می کند حکمران باید از چه خصوصیتی برخوردار باشد. بر این اساس حکمران یا حکمرانان مطلوب کسانی هستند که بتوانند هدف غایی را - که همانا عبودیت خداوند است - به بهترین شکل ممکن تحقق بخشند. رهبری سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله، به این ترتیب از دیدگاه نظریه حکمرانی، از طریق نظریه سعادت مورد نظر قرآن کریم، موجّه و مستدل می شود. در قرآن کریم نیز آیات بسیاری افزون بر رهبری دینی، ولایت و رهبری سیاسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مورد تأکید قرار می دهند. در این زمینه می توان به آیه ششم از سوره احزاب اشاره کرد که ولایت و رهبری پیامبر صلی الله علیه و آله را بر مؤمنان بیان می کند. آیه ۸۰ سوره نساء، اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله را برابر با اطاعت از خداوند معرفی می کند و آیه ۳۲ سوره آل عمران، بر ضرورت تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله تأکید می کند. بر این اساس، حکمران مطلوب از منظر قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که می تواند تحقق بخش هدف غایی از اعمال قدرت سیاسی باشد. پس از ایشان نیز مطابق آنچه در آیه ۵۹ سوره نساء بیان شده است، امامان معصوم علیهم السلام هستند. همان گونه که بیان شد، عبودیت خداوند، نیازمند تبعیت از دستورات الهی است. این دستورات هم شامل عرصه فردی و هم دربرگیرنده عرصه های سیاسی - اجتماعی حیات بشر است. در نتیجه به منظور عبودیت خداوند و تحقق سعادت نهایی بشر، تشکیل دولت و نظام سیاسی با حکمرانی رهبران الهی ضروری است.

دلالت سوم نظریه سعادت در قرآن کریم برای حکمرانی، تعیین شاخص های حکمرانی مطلوب است. از آنجاکه قرار است هدف حکمرانی، عبودیت خداوند و تبعیت از دستورات الهی، به منظور اداره و هدایت جامعه به سوی مسیر صحیح باشد، در تعیین ویژگی های

حکمرانی مطلوب نیز باید مسیر عبودیت خداوند مورد توجه قرار گیرد. به وسیله آنچه خداوند در قرآن کریم در اختیار مؤمنان قرار داده است، می توان خصوصیات یک نظام حکمرانی شایسته را استنباط کرد. به طور کلی شاخص های حکمرانی مطلوب را می توان بر اساس آیات قرآن کریم، مواردی مانند مشورت (آیه ۳۸ سوره شوری و آیه ۱۵۹ سوره آل عمران)، توزیع عادلانه ثروت ها و امکانات جامعه در بین اعضای آن (آیه ۲۵ سوره حدید، آیه ۲۹ سوره احزاب و آیه ۴۲ سوره مائده)، مبارزه با شر و جلوگیری از گسترش آنها در جامعه و تلاش برای گسترش و بسط ارزش های الهی در جامعه (آیه ۴۱ سوره حج)، ایجاد امنیت (آیه ۵۵ سوره نور) و تعلیم و تزکیه اعضای جامعه اسلامی (آیه ۱۲۹ سوره بقره، آیه ۱۶۴ سوره آل عمران و آیه ۲ سوره جمعه) دانست. اینها و مواردی از این قبیل شاخص هایی هستند که حکمرانی سعادت محور بر آنها تأکید دارد و به نوبه خود نشان دهنده کمال گرایانه بودن شاخص های حکمرانی مطلوب از دیدگاه قرآن کریم هستند.

نتیجه

در یک تعریف کلی، حکمرانی را می توان به معنای فرایندها و شیوه های تحقق قدرت و اقتدار سیاسی، به منظور رسیدن به هدف یا اهداف مطلوب یا مورد انتظار دانست. حکمرانی به این معنای عام، ایده جدیدی نیست و از سابقه تاریخی طولانی برخوردار است. با مبنای قرارداد چینی برداشتی از حکمرانی، هدف از پژوهش پیش رو تبیین تأثیر مؤلفه سعادت انسان از دیدگاه اسلامی بر نظریه حکمرانی است. اگر حکمرانی را به معنای شیوه یا روش های اعمال قدرت بدانیم، آنگاه تبیینی از سعادت بشر، یکی از مبادی تأثیرگذار در هر نظریه حکمرانی خواهد بود. نظریه اسلامی درباره سعادت انسان، بر عبادت خداوند به عنوان خالق و مالک جهان و انسان مبتنی است. بر این اساس هدف نهایی و غایی از خلقت انسان، عبودیت خداوند است. چنین برداشتی از سعادت بشر، رویکردی ارزش گرایانه دارد و زندگی بر پایه عبودیت خداوند و تبعیت از او را شکل زندگی برتر و مطلوب حیات در نظر می گیرد. این برداشت از سعادت، سه تأثیر عمده بر نظریه حکمرانی و جنبه های مختلف آن دارد: اول آنکه

سعادت و حکمرانی در قرآن کریم

هدف حکمرانی را تعیین می‌کند. تعاریف مختلف از حکمرانی و نظریه‌هایی که محققان این حوزه بیان کرده‌اند، اهداف مختلفی را مشخص کرده‌اند. نظریه حکمرانی اسلامی، هدف نهایی حکمرانی را فراهم کردن زمینه لازم در عرصه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی برای عبادت خداوند در نظر می‌گیرد و اهداف دیگری مانند عدالت، رفاه، آزادی و دموکراسی - به‌میزانی که در تحقق آن هدف غایی نقش دارند - ارزشمند شمرده می‌شوند. دوم آنکه مشخص می‌کند حکمران باید از چه خصوصیات برخوردار باشد. براین اساس حکمران یا حکمرانان مطلوب، کسانی هستند که بتوانند هدف غایی را - که عبودیت خداوند است به بهترین شکل ممکن تحقق بخشند. رهبری سیاسی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از این منظر موجه می‌شود. در نهایت اینکه شاخص‌هایی مانند مشورت، عدالت، امنیت، مبارزه با شرور، گسترش خیر در جامعه و تعلیم و تربیت، به‌عنوان مهم‌ترین شاخص‌های حکمرانی مطلوب، بر اساس نظریه سعادت محور حکمرانی مطلوب از منظر اسلامی، قابل طرح و ارائه است. در همه این موارد، دیدگاه اسلامی، خصلتی کمال‌گرایانه دارد و با بی‌طرفی مورد ادعای بیشتر نویسندگان لیبرال در تعارض است.

منابع

۱. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۲۹ق). معجم مقاییس اللغه. بیروت: دارالحياء التراث العربی.
۲. الراغب الاصفهانی، حسین بن محمد (بی تا). المفردات فی غریب القرآن. تهران: دفتر نشر کتاب.
۳. ارسطو (۱۳۵۶). اخلاق نیکوماخوس. ترجمه سید ابوالقاسم پورحسینی. تهران: دانشگاه تهران.
۴. بیور، مارک (۱۴۰۰). حکمرانی: درآمدی بسیار کوتاه. ترجمه غلامرضا سلیمی و داود کریمی پور. تهران: دانشگاه و پژوهشگاه دفاع ملی.
۵. بیور، مارک (۱۴۰۱). مفاهیم کلیدی در حکمرانی. ترجمه هادی خان محمدی و عباس خداپرست. تهران: جهاد دانشگاهی.
۶. دانایی فرد، حسن (۱۴۰۱). روش شناسی مطالعات دلالت پژوهشی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۷. رایت، نیکولاس پی. (۱۳۹۴). تاریخ مختصری از خوشبختی. ترجمه امید شفیعی قهفرخی. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۸. جونز، ویلیام تامس (۱۳۸۳). خداوندان اندیشه سیاسی. ج ۲. ترجمه جواد شیخ الاسلامی. تهران: علمی و فرهنگی.
۹. خسروپناه، عبدالحسین و میثم بهارلو (۱۴۰۲). «تیین مقایسه‌ای حکمرانی مدرن با حکمرانی حکمی در سه ساحت مبانی اصول و اهداف». آیین حکمرانی. ش ۱. ص ۲۱-۴۶.
۱۰. سابین، جرج (بی تا). تاریخ نظریات سیاسی. ج ۲. ترجمه بهاء الدین پاسارگارد. تهران: امیرکبیر.
۱۱. فارابی، ابونصر (۱۹۹۵). تحصیل السعاده. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
۱۲. فارابی، ابونصر (۱۳۹۰). آگاهی بر طریق نیکبختی. ترجمه نواب مقربی. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

سعادت و حکمرانی در قرآن کریم

۱۳. فرزندی، عباسعلی و میثم شعیب (۱۴۰۳). «مبانی و اصول حکمرانی توحیدی در قرآن کریم». حکمرانی متعالی. ش ۱۸. ص ۹-۳۲.
۱۴. قرشی، سیدعلی اکبر (۱۳۷۲). قاموس قرآن. ج ۴. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۳۰). المیزان فی تفسیرالقرآن. قم: مؤسسه النشرالاسلامی.
۱۶. لاک، جان (۱۳۸۸). رساله‌ای درباره حکومت. ترجمه حمید عضدانلو. تهران: نشر نی.
۱۷. لوین، اندرو (۱۳۸۰). طرح و نقد لیبرال دموکراسی. ترجمه سعید زیباکلام. تهران: سمت.
۱۸. مراد، سعید (۱۹۹۲). نظریه السعادة عند فلاسفة الاسلام. قاهره: مكتبة الانجلو المصرية.
۱۹. مصطفوی، حسن (۱۳۶۸). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. ج ۸. تهران: وزارة الثقافة.
۲۰. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱). المثل فی تفسیر الكتاب الله المنزل. ج ۱۷. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۲۱. هیرون، دن (۱۳۹۳). سعادت. ترجمه حسین عظیمی. تهران: انتشارات فقتوس.
22. Ansell, christipher and Torfing, Jacob. (2016). *Handbook on Theories of Governance*. Cheltenham: Edward Elgar Publishing.
23. Plant, Raymond. (1999). *Modern political Thought*. Oxford: Basil Blakwell.